

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

نقش سه عنصر عرب، ایرانی و ترک در سپاه عصر اموی و عباسی

دکتر اصغر قائدان**

دانشگاه امام حسین

دکتر صادق آئینه وند*

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

در این نوشتار بر آنیم تا نقش سه عنصر مهم و اصلی در سپاه عصر اموی و عصر عباسی را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم. عرب، نخستین عنصری است که با پذیرش اسلام، هسته اولیه سپاه را بنیان نهاد و بعنوان تنها عنصر نظامی در عصر رسول خدا (ص) و خلفای راشدین با قبایل متعدد و شعب متفرق خود به دفاع از دین، مقابله با فتنه پرداخت و گسترش اسلام در خارج از مرزهای جزیره العرب را پشتیبانی کرد. اگر چه در عصر اموی و بویژه عباسی، سپاه از انحصار عرب بعنوان تنها عنصر خارج گشت، اما باز برغم حضور ملیتها و عناصر نژادی دیگر باز هم عنصر عرب، نقش مهم و کلیدی در امور نظامی را داشت؛ البته دوران معتمد را باید مستثنی ساخت. در میان این عناصر جدید، مهمترین آنان ایرانیان و ترکان بودند. ایرانیان بلحاظ کمی و کیفی در بخش عمده‌ای از عصر اموی و عباسی با حضور خود در عرصه نظامی گری، رقیبی جدی و مهم برای عنصر عرب گشتند. اما در برهه‌ای از دوران عباسی یعنی خلافت معتمد، وقتی اعتماد این خلیفه به دلایلی از آن دو قطب و عنصر مقتدر نظامی دستگاه خلافت سلب گردید، عنصر جدیدی با نام مشارقه یا ترکان وارد صحنه شدند. در این دوران به یکه تازی‌های عرب و ایرانی پایان داده شد و ترکان، بدون رقیب جدی بر تمام امور و شئون خلافت بویژه امور نظامی و سپاه مستولی شدند. اگر چه این دوران، کوتاه بود اما تأثیرات مهمی از خود برجا گذاشت که مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

واژه‌های کلیدی: ۱. عرب ۲. جند ۳. تجنید ۴. دیوان ۵. جیش ۶. ابناء ۷. خراسانیان ۸. موالی ۹. عجم ۱۰. مشارقه.

۱. مقدمه

پس از آن که اسلام از مرزهای جغرافیایی جزیره العرب خارج شد و در دورترین نقاط عالم منتشر گردید، ملیتها، نژادها و عناصر متنوعی را در خود هضم و بعنوان امت واحد، تحت لوای دین و اعتقاد اسلامی انسجام و اتحاد بخشید. از همان هنگام سازمان نظامی خلافت اموی و سپس عباسی برای ادامه فتوحات و گسترش قلمرو خود، نیازمند نیروی

* استادیخ تاریخ

** استادیار بخش تاریخ

انسانی شدند که همواره از دیرباز یکی از مهمترین ارکان جنگ و موفقیت در آن بوده است. وسعت سرزمینهای فتح شده که در سده نخستین اسلام از شرق تا جنوب هند و از غرب تا سلسله جبال پیرنه، در جنوب فرانسه گسترش یافت، جمعیت انبوهی از نو مسلمانان را بعنوان نیروهای مدافع دین جدید در اختیار خلافت اسلامی قرار می‌داد. اگر چه در دوران خلافت خلفای راشدین و اموی حساسیت ویژه‌ای در استفاده از نیروی انسانی در امور نظامی وجود داشت اما رفته رفته خلفا به سبب وسعت میدان‌های عملیاتی و پراکندگی آنها از یکدیگر و سختی‌های تأمین نیرو، امداد و پشتیبانی از مرکز خلافت اسلامی و هزینه‌های فوق‌العاده آن، ناچار شدند تا از ملیتها و نژادهای گوناگون در سازمان نظامی خود بهره‌برند. البته ناگفته نماند که در همه جا افزایش نیروی انسانی عامل اصلی موفقیت در نبرد نیست بلکه نحوه استفاده و بهره‌برداری از نیروی انسانی و سازماندهی و تقسیم وظایف در رسته‌های تخصصی و استفاده بهینه از کارآیی آنان است که می‌تواند نقش مهمی در پیروزی داشته باشد. اگر چه تنوع این عناصر و نژادها ترکیب و همگونی یک دست سپاه را بر هم می‌ریخت و توانایی در سازماندهی موفق آنان، خود قابلیتی ویژه می‌طلبید اما این افزایش کمی نیروی انسانی در عصر اموی و عباسی موفقیت‌های درخشانی را برای خلافت اسلامی به ارمغان آورد. از میان گروه‌های موجود از جمله عرب، ایرانی، ترک، بربر، مغاربه، صقالبه، زواقیل، زنگیان و... سه عنصر شاخص و برجسته که در هر دوره‌ای خاص، اهمیت بیشتری در سازمان سپاه می‌یافتند؛ یعنی، عرب، ایرانی و ترک را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

۲. نقش عنصر عرب، ایرانی و ترک در سپاه اسلام از آغاز تا پایان امویان

۱. ۲. عنصر عرب

حضور عرب در سازمان نظامی سپاه اسلام به عصر پیامبر (ص) و هنگام وجوب جهاد و مقابله با مشرکان بر می‌گردد. در آن دوران عنصر عرب بلحاظ آنکه دین جدید در میان آنان و سرزمینشان ظهور یافته بود، بعنوان تنها نیروی نظامی در جنگها به ایفای نقش می‌پرداخت و می‌توان گفت بر اساس آیات متعددی که خداوند مسلمانان را به بسیج برای مقابله با بت پرستی و شرک، فرا می‌خواند؛ بیشتر اعراب مسلمان جزیره‌العرب برای دفاع و جهاد در راه دین جدید، به رسته جنگجویان و رزمندگان پیوستند.

اندیشه دینی و اعتقادی، محور اعتقاد و انسجام این نیروی نظامی بود. عنصر عرب در سپاه دوران پیامبر(ص) از دو جناح و طایفه عدنانی و قحطانی^۱ تشکیل شده بود که آنان از عصر جاهلیت با یکدیگر درگیرها و رقابت‌های گسترده‌ای داشتند (ولهاوزن، ۶: ۱۹۶۳). پیامبر(ص) پس از انسجام پیمان مواخات و برادری(ابن سعد، ۱/۲۳۸: ۱۴۰۵ق؛ ابن‌هشام، ۱/۵۰۵: ۱۳۵۶ق) از آنان یک امت واحد ساخته بود. در این عصر عنصر عرب بطور داوطلبانه (مطوعه) در جنگها بعنوان یک وظیفه دینی و شرعی و به انگیزه کسب ثواب و اجر اخروی حضور می‌یافت، اگر چه از غنایم هم سهمی می‌برد.

خلیفه دوم، برای تحقق تسلط نظامی خویش، یعنی گسترش اسلام در سرزمین‌های مجاور و تحت سلطه، امپراطوری بیزانس و نیز ایران، و همچنین گسترش میدانهای عملیاتی و پراکندگی آنان، نیازمند نیروی انسانی بود، و نمی‌توانست صرفاً به اعرابی متکی باشد که بر اساس طوع و رغبت در جنگ حضور می‌یابند لذا به تأسیس دیوان پرداخت. یکی از اهداف این دیوان سربازگیری اجباری بود. او به فرماندهش نوشت: «از میان قبایل مضر و ربیعه هیچکس را که دارای فکر و رأی و شجاعت و سوارکاری است رها نکنند، مگر آن که او را به سوی وی اعزام دارند؛ اگر خود آمدند که هیچ وگرنه آنان را به اجبار فرستند» (طبری، ۴/۸۲: ۱۹۶۶). برای نظامیان عرب در این هنگام موجب و عطایای سالیانه‌ای در نظر گرفته شد و نامشان بطور دقیق در دیوان جند ثبت شد. معاویه در عصر خلافت خویش نه تنها بر عنصر عرب تکیه کامل داشت بلکه می‌کوشید تا اعراب نه چندان موافق بنی امیه یعنی یمنیان را هم با زور و یا تطمیع در سازمان نظامی سپاه خود وارد سازد. او از آنان گروه و یگان هزار نفری با تجهیزات قابل توجهی ایجاد کرد و با سران آنان به مشورت پرداخت. یگان یمنی‌ها از این تقرب مغرور شده و با گروه سپاهیان مضر که بنی امیه نیز جزو آنان بودند، به برخورد و تعارض پرداختند. معاویه برای رفع این اختلافات، یگان جدیدی از قبایل قیسی سازماندهی و با

آنان نیز مثل یمنی‌ها برخورد کرد. این عده را به جنگهای صحرائی فرستاد و یمنی‌ها را نیز مأمور جنگهای دریایی کرد. او با دور اندیشی و تدبیر از هر دو تیره عرب بهره می‌برد (زیدان، ۱۳۲: ۱۳۷۳).

امویان همانند معاویه سیاست و راهکارهای نظامی خویش را بر شالوده‌های قدرت عرب استوار ساختند و در میان تمامی عناصر موجود در دستگاه نظامی و نژادهای مختلف تنها به عرب متکی شدند اگر چه از موالی هم بهره بردند. آنان در این راه بخوبی از قبایل مختلف عرب و نیز اختلافات و رقابتهایشان در تنظیم ساختار سیاسی قدرت و امور بهره گرفتند.

در آن دوران نیز اعراب به دو تیره یمانی و مضر تقسیم می‌شدند و ارتش اموی از هر دو تیره در سازمان خود بهره می‌برد. سازماندهی ارتش در این عصر بر اساس نظام قبیله‌ای- عشیره‌ای صورت می‌گرفت و نام اعراب در دیوان‌های محلی شهرها و دیوان الجند بر اساس حسب و نسب قبیله‌ای نوشته می‌شد. در شیوه اسکان نظامیان عرب همان شیوه‌های عصر جاهلی و قبیله‌ای رعایت می‌شد. بر این اساس بود که نظامیان عرب در شهرهای مفتوحه، با ساکنان اصلی شهرها آمیزش و اختلاطی نداشتند (خطیب، ۵۷: ۱۳۷۸).

این عناصر بمحض نیاز حکومت به انجام جهاد و انتشار اسلام و یا سرکوبی شورشهای داخلی، دو دسته داوطلب (مطوعه) و مرتزقه (موظف)^۲ وارد عمل می‌شدند و پس از پایان یافتن جنگ و درگیری، جنگجویان عرب به شهرهای خود باز می‌گشتند (غولی، ۱۵۵: ۱۹۸۶). نقش قبایل عرب در دوران امویان بویژه سرکوبی بحران‌های داخلی و نهضت‌های علویان بسیار برجسته بود. حکومت اموی پس از شکست در سیاست سلطه بر قبایل عرب از دوره عبدالملک تا پایان دوران هشام می‌کوشید تا ارتش عربی مجهز و سازمان یافته‌ای را بمنظور مقابله با شورش‌ها و قیام‌های داخلی پدید آورد که با این ارتش توانست شورش‌های قبایل عرب را فرو نشاند (خطیب، ۱۲-۱۰: ۱۳۷۸). آنان از انگیزه‌های سیاسی قبایل در تقویت این ارتش بهره می‌بردند، بدین گونه که از شامی‌ها و قبایل عرب دمشق برای سرکوبی قبایل عرب عراق و ایرانیان سود می‌جستند و حتی دبری نپایید که این ارتش را تصفیه و قبایل عرب عراقی را از آن پاک سازی کردند و تنها به قبایل دمشق و شامی به عنوان تنها نیروی نظامی مورد اعتماد، متکی شدند (گیب، ۹-۸: ۱۹۶۲).

قبایل قیسی و مضر از مهمترین عناصر نظامی دستگاه خلافت امویان در شرق و غرب عالم اسلام بودند. از آنان در فتوحات بویژه آفریقه و اندلس بهره برداری مناسبی شد.

در شرق سرزمینهای اسلامی از جمله خراسان نیز نیروهای عرب بعنوان عنصر اصلی نظامی دستگاه اموی، کاربرد جدی داشتند. حضور اعراب در خراسان را باید به سال ۵۱ هجری برگرداند که زیاد بن ابیه ۵۰ هزار تن از نیروهای جنگجوی عرب را همراه خانواده‌هایشان از بصره و کوفه به خراسان انتقال داد و در آنجا ساکن کرد (بلادری، ۴۰: ۱۹۷۸ و طبری، ۲۲۶/۵: ۱۹۶۶). همچنین پس از چندی نیروهای عرب شام را هم به آنان ملحق ساخت که یک گروه مستقل از تمامی سرزمینهای شام را تشکیل می‌دادند.

در ماوراءالنهر، امویان شهر سمرقند را بعنوان پایتخت نظامی خود در دوران قتیبه‌بن مسلم باهلی انتخاب کردند. در دوران حکمرانی عبدالله بن عامر جنگجویان عرب در شهر بلخ ساکن گشتند (طبری، ۴۱۲/۴: ۱۹۶۶ و ابن اثیر، ۱۳۸/۵: ۱۹۸۷). فرمانده امویان، مسلم‌بن عبدالملک شهر «باب الابواب»^۲ را به عنوان پایتخت نظامی جنگجویان عرب قرار داد (طبری، ۱۴/۵، ۲۴: ۱۹۶۶ و لهاروزن، ۲۰۴: ۱۹۶۸).

آنان در دوران خلافت عبدالملک مروان و حکمرانی حجاج در خدمت سرکوبی شورشهای داخلی و ظلم و اجحاف و ستم در حق مردم عراق و خراسان قرار گرفتند که بدینی فراوانی در میان مردم این نواحی علیه عرب و نظامیان اموی پدید آمد، بنابراین وقتی سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید، بیشتر وقت خود را صرف ترمیم خرابکاری‌های حاصله از سلطه ارتش عرب اموی در خراسان کرد و کوشید تا بنحوی ظلم‌ها و ستم‌های گذشته را جبران کند. برای این کار ضمن دلجویی از ستم‌دیدگان و آزادی زندانیان و بازگرداندن تبعیدیان (ابن عبد ربه، ۳۷۸/۴: ۱۹۸۷)، مسلمانان ایرانی را در ارتش عربی به کار گرفت و حقوق نظامیان را افزایش داد (خطیب، ۱۳۷۸). او با این کار کوشید

تا از یکه تازی عنصر عرب در ارتش جلوگیری کند و با ورود یک عنصر جدید به موازنه‌ای نسبی دست یابد. این امر برخلاف سیاست همیشگی امویان بود و در حقیقت برای نخستین بار است که ایرانیان در ارتش اموی راه می‌یافتند و حتی به پایگاه‌های نسبتاً بالایی می‌رسیدند. سلیمان برای تحقق کامل آن هدف، نه تنها به قبایل یمنی روی آورد بلکه قیسیان و فرماندهان عرب آنان را نیز که در دوران حجاج در ارتش قدرت یافته بودند از کار برکنار کرد. او همین کار را هم با طرفداران نیرومند قتیبه بن مسلم باهلی در خراسان انجام داد (خطیب، ۲۴: ۱۳۷۸).

۲.۲. عنصر ایرانی

سیاستهای عرب گرایانه امویان در میان انبوه جمعیت‌ها و عناصر متنوع سرزمینهای فتح شده که عمدتاً غیر عرب بودند، کارایی مطلوبی برای عباسیان نداشت. آنان کوشیدند تا تکیه اصلی سازمان سپاه را بر عنصر غیر عرب متکی سازند. این کار دلایل دیگری هم داشت، از جمله یکی از شعارهای عباسیان برابری عرب با عجم بود و نیز عباسیان برای موفقیت در دعوت خود به نیروی نظامی و انسانی نیاز داشتند و می‌باید برای جذب این نیرو به مشارکت بیشتر غیر عرب و معارضان خلافت اموی و آنهایی که همواره به خاطر غیر عرب بودنشان مورد تحقیر دستگاه حاکمه قرار می‌گرفتند، یعنی، موالی رو می‌آوردند. شاید بتوان گفت یکی از مهمترین عوامل پیروزی دعوت عباسیان همین توجه به سایر گروههای نژادی در امر دعوت بود. علاوه بر آن دسته بندیها و رقابتهای قبیله‌ای خود اعراب، عرب گرایان امویان را نه تنها با ناکامی روبرو ساخته بود بلکه شاید بنوبه خود عاملی نیز برای سقوط دولت اموی بود. اما این امر مانع آن نبود که عباسیان، خویش را از عنصر مجرب و کارآزموده عرب در سازمان سپاه بی‌نیاز بدانند.

چنانکه شرح آن رفت، عنصر عرب در عصر پیامبر(ص) و خلفای راشدین تنها عنصر و در عصر امویان، عنصر کلیدی و مهم در سپاه بودند، اما رفته رفته سایر عناصر و نژادها نیز به سازمان نظامی سپاه راهی یافتند. یکی از این عناصر که در سازمان نظامی سپاه راه یافتند، ایرانیان بودند. آنان بهمراه سایر نژادها و گروههای غیر عرب در زمره موالی قرار می‌گرفتند. وقتی عجم در پذیرش دین به عرب پیوست آنان را موالی خواندند (مصطفی، ۶۲۸/۱: بی‌تا). موالی به مجموعه نومسلمانان غیر عربی گفته می‌شد که پس از آزادی، همچنان تحت ولایت و سرپرستی قبیله و یا مولای خویش می‌ماندند.^۴ البته در منابع، از ایرانیان حاضر در سپاه با عنوان «حمراء»^۵ یاد شده است (طبری، ۵۱۲/۳: ۱۹۶۶). حمراء در عصر فتوح به طور وسیعی در جنگها حضور یافتند، سعدبن ابی وقاص وقتی با لشکر ۱۲ هزار نفری خود به سوی قادسیه می‌رفت، بر اساس گفته طبری، مردانی از حمراء نیز به لشکر او پیوستند کسانی که قبل از حضور در لشکر سعد، مسلمان شده بودند (همان). سعدبن ابی وقاص در ثعور و مرزهای تحت فرماندهی خود قباد نامی از حمراء را به مسؤلیت حفاظت از مرزها گمارد (همان، ۲۸/۴). همچنین در میان لشکریان فاتح حلوان به فرماندهی قعقاع بن عمرو جنگجویانی از حمراء وجود داشتند (همان). سعد آنان را در حلوان مستقر ساخت و قباد را به فرماندهی آنان منصوب کرد (همان، ۳۴/۴). عمر نیز در نامه‌ای که به فرماندهان لشکرها نوشت به حمراء اشاره می‌کرد.^۶

در عصر اموی، حضور حمراء در امور نظامی بسیار چشمگیر است، البته بعنوان معارضان خلافت، زیرا همواره امویان موالی را به دیده تحقیر می‌نگریستند و همین امر باعث می‌شد تا آنان برای احقاق حقوق خویش در تحرکات و آشوبهای آن عصر حضور فعال داشته باشند. در لشکر مختار تعداد کثیری از حمراء که حدود ۲۰ هزار نفر گفته شده است، حضور داشته‌اند (مسعودی، ۲۰۴/۲: ۱۳۴۶). دینوری می‌گوید: «بسیاری از ایرانیان و فرزندان آنان را که در کوفه بودند و به مختار پیوستند حمراء می‌گفتند» (۲۹۳: ۱۹۶۰).

چنانکه گفته شده در میان لشکریان مختار، کسی جز به زبان فارسی تکلم نمی‌کرد (همان). مختار به فرمانده سپاهش ابراهیم بن مالک اشتر توصیه کرده بود که حمراء را در هنگام جنگ پشت سر سواره نظام سازماندهی کند (المبرد، ۴۰۵/۲: بی‌تا).

۲.۳. عنصر ترک

یکی دیگر از عناصر نظامی که بیشتر در دوران خلافت عباسیان مورد استفاده قرار می‌گرفتند «ترکان» یا «مشارقه» بودند. اگر چه استفاده از ترکان در امور نظامی گری ابتدا از دوران اموی آغاز شد ولی استفاده وسیع و همه جانبه از آنان به جای عنصر عرب در عصر عباسیان صورت پذیرفت.

برای نخستین بار در خلافت معاویه از ترکان در امور نظامی بهره‌برداری شد و آن هنگامی بود که سعیدبن عثمان، والی خراسان از جانب معاویه نخستین کسی بود که از ترکان در امور نظامی بهره برد. او بعضی از ترکان و ساکنان سرزمینهای ماوراءالنهر را پس از فتح سمرقند به لشکر عرب ملحق ساخت (سیوطی، ۱۸۸: بی تا؛ حسن، ۳۰/۱: ۱۹۶۴). و در حقیقت یک لشکر ویژه از آنان بوجود آورد. به همین گونه قتیبه بن مسلم نیز در فتوح خود بسیاری از ترکان را پس از مذاکره با نیزک پادشاه ترک، در لشکر خویش وارد ساخت. ترکان از ابتدای دوره اموی در اموری چون نگهبانی از شخص خلیفه اموی و حراست از قصر وی مشغول خدمت می‌شدند. در دوره عبدالملک مروان نیز از آنان برای سرکوبی برخی از شورشها و فتنه‌های داخلی استفاده شد، از جمله در سرکوبی کسانی چون حارث بن عبدالرحمن بن سعید دمشقی که در بیت المقدس ادعای پیامبری کرده بود (ابن کثیر، ۲۷/۹: ۱۹۶۶).

۳. نقش عنصر عرب، ایرانی و ترک در عصر عباسی

۳.۱. عنصر عرب

صاحبان دعوت عباسی همچنان در کنار عنصر ایرانی و موالی، سردمدار قیام یعنی ابومسلم را به اعتنا و توجه به نیروی عرب سفارش می‌کردند. ابراهیم امام قبل از آن که ابومسلم را به خراسان بفرستد ضمن آنکه او را «رجل منا اهل البیت» خواند، وی را به نیکویی و همراهی با یمنیان سفارش کرد، زیرا معتقد بود قیام جز یاری آنان به جایی نخواهد رسید. البته ابراهیم نسبت به قبیله ربیعہ بدبین بود و آنان را چون مضریان از دشمنان خانگی می‌دانست. در قسمت دوم این سفارش که البته جای بحث و تفسیر دارد و نمی‌توان آن را براحته پذیرفت تا آنجا پیش می‌رود که فرمان می‌دهد اگر توانست در خراسان یک تن عرب زبان برجای نگذارد و حتی از کشتن بچه‌ای که درباره او بدگمان است درنگذرد (مقریزی، ۹۵ و ۹۶: ۱۹۸۸ و طبری، ۴۲۳/۷: ۱۹۶۶). اگر این روایت را بفرض صحیح بدانیم، قطعاً برداشت ما باید این باشد که او دستور قتل عرب را به مفهوم کلی نداده است بلکه منظور او از عرب زبانان خراسان باید همان تیره عرب مضری باشد که در عصر اموی در خراسان اسکان داده شده‌اند.

ابوجعفر منصور با این سخن بر نقش عنصر عرب در دعوت عباسیان و قیام آن تأکید می‌کند: «بر ما ضروری است که حق آنان را به خاطر یاری در دعوت و تشکیل دولتمان بشناسیم» (ازدی، ۲۲۲: ۱۹۶۷).

بنابراین اگر چه عباسیان در دعوت خویش بر موالی متکی بودند اما نمی‌توان نقش بسیاری از قبایل عرب را در موفقیت این دولت نادیده انگاشت. با این که منابع در مورد لشکریان انقلاب عباسی اختلاف فراوانی دارند اما در کنار یاران ابومسلم که عنصر غالب آن را کشاورزان ایرانی و موالی از سرزمینها و دهکده‌های دور از مرو تشکیل می‌دادند، به اعرابی اشاره می‌کنند که در میان آنان صاحب مکانت و جایگاه روشن بوده‌اند (ولهاوزن، ۳۳۲: ۱۹۶۸). بنابراین در لشکر عباسی در ابتدای امر دعوت، از اعراب مضر، یمانی، خراسانی و ربیعی حضور داشتند و اکثر فرماندهان نیز از اعراب و شیوخ عرب بودند.^۷ بدیهی است در آن زمان عنصر عرب هنوز جنگ آوری خود را حفظ کرده و چون در سرزمینهای مختلف بویژه خراسان نیز ساکن بودند سران قیام نمی‌توانستند از این عنصر مهم غفلت کنند. هنگامی که ابومسلم دعوت و انقلاب خود را آشکار کرد و پرچمهای سیاه را برافراشت، در دهکده‌ای به نام آلین^۸ در کمتر از دو روز بیش از دو هزار عرب به ابومسلم پیوستند و قریب دو ماه از شصت دهکده نزدیک مرو حدود هفت هزار نفر در خدمت ابومسلم قرار گرفتند و او فرمان داد برای آنان دیوانی جدید با ذکر اسامی و نامهای پدران و قریه‌های آنان ایجاد کنند (شعبان، ۲۴۹: ۱۹۷۷). از این هنگام رؤسا و شیوخ قبایل عرب نقش مهمی در انقلاب و نبردهای آن عصر و در اشغال سرزمینها و شهرهای تحت سلطه امویان داشتند، از جمله محمدبن خالد قسری، رهبر یمانیان توانست کوفه را تسخیر کند که تلاش فرمانده اموی حوثره برای باز پس‌گیری کوفه نیز به سبب خارج شدن یمانیان بویژه بجیله و بجدل از صفوف لشکریان او ناکام ماند و نیز یزیدبن هبیره والی اموی عراق را وادار ساخت تا پس از آنکه سستی عناصر یمانی در لشکر او باعث تضعیف مقاومتش شده بود، طلب امان کند (فوزی، ۲۵۲/۲: ۱۹۷۰). عبدالله بن علی هم نتوانست دمشق را فتح کند، مگر هنگامی که به تحریک یمانیان دمشق پرداخت و آنها را از صفوف مضریان جدا ساخت. او پس از پیروزی با ایراد خطبه‌ای ضمن درخواست همکاری از یمانی‌های شام برای یاری دولت جدید گفت: «شما و برادرانتان از ربیعہ که

در خراسان هستید شیعیان و یاران ما یید شما شهر دمشق را تسلیم ما کردید و ولیدبن معاویه را کشتید، شما از ما یید و امر ما با شما تدوام می‌یابد، بروید و ما را با مضر واگذارید» (ازدی، ۱۸۹: ۱۹۶۷).

بنابراین عباسیان دوستی و وابستگی‌های قبیله‌ای را در خدمت وابستگی و دوستی با خود جهت دادند. در مجموع می‌توان گفت اگر چه نیروی اصلی مهاجم در لشکر عباسیان، خراسانیان به معنای جغرافیایی کلمه هستند اما در حقیقت عمده آنان عنصر عرب ساکن در خراسان بودند. دولت عباسی و قبل از آن، انقلاب عباسیان موفقیتی به دست نیاورده بود جز با لشکریان عرب. در لشکر دوره عباسی اول، بین دوران ابی‌العباس سفاح و سالهای ابتدای حکومت منصور، اعراب یک مجموعه نظامی واحدی را تشکیل می‌دادند.

در عصر اول عباسی، اعراب، در کنار عنصر ایرانی علاوه بر حکمرانی و ولایت، امارت جهاد، حج، فرماندهی سپاه و لشکرها را نیز بر عهده داشتند که برخی از آنان مصاحب و ندیم خلیفه و از خاصان و مشاوران او بودند. منصور در دوران خلافت خویش دیوان جند را احیا کرد که بر اساس آن اعراب مواجب معینی بعنوان مزد می‌گرفتند.

منصور در لشکر خویش از دو عنصر عرب و ایرانی برخوردار بود. اعراب از دو تیره یمانی و مضرری بودند. او برای حفظ تعادل و توازن بین آن دو تیره به هنگام نیاز بویژه زمانی که از ترمذ و عسین یکی از آنان خبر می‌یافت از یکی علیه دیگری استفاده می‌کرد. منصور وقتی بغداد را احداث کرد، سپاهیان از عرب مضرری و یمانی را در کنار ایرانیان که نیروی نظامی جدیدی در عصر عباسی محسوب می‌شدند، سازماندهی کرد و وقتی با شورش دسته‌ای از سپاهیان یمانی روبرو شد، با تدبیری که اندیشید بین این دو تیره مضرری و یمانی اختلاف افکند و آنان را به جان هم انداخت تا خود یکدیگر را سرکوب کنند. او محله کرخ را در بغداد به این اندیشه بنا کرد که شهر را از خطر درگیری و نبرد بین این دو تیره حفظ کند (طبری، ۲۸۱/۹: ۱۹۶۶). به همان دلیلی که معتصم ناچار شد برای حفظ شهر از تجاوزات و غارتگریهای نظامیان ترک، اردوگاهی را بنا کند که بعدها نام «سامراء» به خود گرفت. منصور شهر رصافه را هم به همین منظور یعنی اسکان فرزندش مهدی و سپاهیان خراسانی او احداث کرد تا چنانچه سپاهیان او یا سپاهیان فرزندش دست به شورش زنند، از یکی علیه دیگری برای سرکوبی آنان بهره برد (همان، ۱۲۸/۹).

لشکر عباسی بعضی از فرماندهان با نفوذ قبیله‌ها را به خود ملحق می‌ساخت. کسانی چون خازم بن خزیمه التمیمی، معن بن زائده الشیبانی، عقبه بن سلم الهنایی، عبدالله بن شهاب المسمعی، یزید بن مزید الشیبانی که آنان با قبایل خود هنگام فراخوانی برای جنگ یا سرکوبی شورش به لشکر عباسی می‌پیوستند.

خلیفه مهدی نیز برای جلب رضایت مردم حجاز که به خاطر حمایت از قیام نفس زکیه، مورد تجاوز و ستم عامل منصور قرار گرفته بودند، از ایشان دلجویی و ضمن برگرداندن اموال از دست رفته آنان، تعدادی از لشکریان حجازی را که به حدود پانصد نفر می‌رسیدند برای حفظ توازن بین ایرانیان و اعراب در لشکر و گارد ویژه نگهبانی خویش به کار گماشت (نعمان، ۱۷۴: ۱۹۳۹). پس از چندی عناصری از اعراب داوطلب اعم از بیابانگردان و شهرنشینان نیز پس از فراخوانی و بسیج از سوی خلیفه، بدون آنکه نام ایشان در دیوان ثبت شود به لشکر عباسی پیوستند (ماوردی، ۲۶: ۱۹۸۵).

در عصر امین و مأمون تعارض و درگیری دو تیره مضرری و یمانی عرب به درگیری بین دو عنصر عرب و ایرانی تبدیل شد، فضل بن ربیع در بغداد بر عنصر عرب متکی شد و به بسیج و تجهیز آنان پرداخت و فضل بن سهل در خراسان عجم را در برابر عرب بسیج کرد. در نهایت با پیروزی مأمون عنصر ایرانی بر عرب غلبه کرد و همانطور که قبلاً ایرانیان قدرت را از بنی امیه و حامیان عرب آنان به اجداد مأمون (در آغاز دعوت عباسی) منتقل کرده بودند، این بار نیز دوباره قدرت را به مأمون منتقل ساختند و عنصر عرب را به حاشیه راندند. این مقدمه حذف عرب بطور کلی در دو دهه بعد یعنی عصر معتصم بود که او به عنصر ترک تکیه کرد.

در دوران مأمون، اعراب شامی بارها خلیفه را مورد اعتراض قرار دادند که چرا همانند ایرانیان خراسان به اعراب شام توجه نمی‌کند. مأمون در پاسخ می‌گفت: «ای برادر شامی به خدا سوگند قیس بر پشت اسبان نمی‌نشیند مگر آنکه می‌بینم در بیت‌المال یک درهم برای من باقی نخواهد ماند و اما یمین، به خدا سوگند من هرگز آنان را دوست ندارم و

آنان نیز مرا دوست نمی‌دارند و اما قضاعه بزرگان آنان منتظر سفیانی و خروج او هستند چرا که از پیروان او می‌باشند و اما ربیعہ نیز از زمانی که خداوند پیامبرش را فرستاد از مضر در خشم و نفرت هستند» (حسن، ۲۷۸/۲: ۱۹۶۴).

با این احوال می‌توان نتیجه گرفت که تقابل بین عرب و غیر عرب (موالی) در عصر اموی به تقابل بین عرب و ایرانی^۱ در عصر عباسی تبدیل شد. اما این به سیاست خلفا بستگی داشت که چگونه عناصر مخالف و حتی معارض با یکدیگر را مورد بهره‌برداری قرار دهند. جالب آنکه در یکی از جنگهای عباسیان با روم، لشکر عباسی از عناصر نظامی مختلفی از خراسانی، شامی، یمنی و داوطلبان عراقی و حجازی تشکیل شده بود (الدوری، ۳۸: ۱۹۴۵). شاید بتوان گفت این خطر خارجی بوده است که این عناصر ناهمگون را در برهه‌ای از زمان به یکدیگر پیوند داده است.

هنگامی که معتصم به خلافت رسید و به جای عرب بر عنصر ترک تکیه کرد، این کار غیرت و حسد فرماندهان عرب را برانگیخت. آنان با تحریک عباس بن مأمون کوشیدند تا خود را از سیطره ترکان رها کنند. برای رهایی از خلافت معتصم تدابیری اندیشیدند اما موفق نشدند و عباس بن مأمون در اینراه جان خود را از دست داد. از آن پس به مرور فرماندهان عرب و ایرانی از قدرت برکنار و حتی اسامی آنان از دیوان عطا حذف و تکیه و اعتماد بر ترکان افزایش یافت (حسن، ۲۷۵/۲: ۱۹۶۴). در این دوران آتش عصبیت نژادی بین نظامیان عرب و ترک شعله‌ور شد و نزدیک بود که این آتش حیات معتصم را در جنگ با بیزانس به مخاطره اندازد بگونه‌ای که معتصم از آن پس عرب و ایرانی را به کلی از خود دور ساخت و تمام امور را به ترکان سپرد (همان، ۲۷۸/۲). در این عصر، موجب اعراب و پاداش آنان از دیوان و حتی آنچه که به خاطر نسب عربی در دوران منصور دریافت می‌کردند به کلی قطع شد (طبری، ۳۰۸/۹: ۱۹۶۶).

اما در پهنه قلمرو خلافت عباسی و بویژه سرزمینهای مفتوحه برغم تنوع نژادی و ملیتها در لشکر اسلامی باز هم عرب، عنصر مؤثر، کلیدی و مورد اعتماد بود. از دوران متوکل تا پایان خلافت عباسیان نیروی عرب همچنان در دستگاه نظامی گری عباسیان قدرت داشتند و تکیه گاه اصلی خلفای عباسی بودند.

۳.۲. عنصر ایرانی

عباسیان بر اساس شعارهای تساوی طلبانه بین عرب و عجم، توانستند بسیاری از عناصر غیر عرب بویژه ایرانیان به مفهوم اخص و موالی به مفهوم اعم را در نهضت خویش همراه سازند، در حقیقت تکیه اصلی دعوت عباسیان در میان موالی به خراسانیان، ابناء و... که بلحاظ نژادی و وطن، ایرانی بودند اهمیت بیشتری دادند و از آنان بعنوان نیروهای مورد اعتماد خویش در سازمان نظامی سپاه استفاده کردند. بنابراین در دعوت عباسی چون مرکز ثقل حکومت و پایتخت به ایران نزدیک شده بود، عمده نیروی نظامی را نیز ایرانیان تشکیل می‌دادند. علت رویکرد عباسیان به ایرانیان را قبلاً در بخش عرب تشریح کردیم. ایرانیان در این عصر با خلفای عباسی بر اساس «ولاء اصطناع»^۱ ارتباط می‌یافتند. آنان حقوقی ماهیانه داشتند و به عنوان موالی خلیفه یا دولت معروف بودند چنانکه عباسیان، آل برمک و بنی نوخت ایرانی را موالی دولت خود نامیدند (ابن منظور، ماده صنع: بی تا).

سیاستهای عرب گرایانه امویان در میان انبوه جمعیتها و عناصر متنوع سرزمینهای مفتوحه که عمده غیر عرب بودند، کارایی مطلوبی برای عباسیان نداشت. آنان کوشیدند تا تکیه اصلی سازمان سپاه را بر عنصر غیر عرب متکی سازند. این کار دلایل دیگری هم داشت، از جمله یکی از شعارهای عباسیان برابری عرب با عجم بود و نیز عباسیان برای موفقیت در دعوت خود به نیروی نظامی و انسانی نیاز داشتند و می‌باید برای جذب این نیرو به مشارکت بیشتر غیر عرب و معارضان خلافت اموی و آنهايي که همواره به خاطر غیر عرب بودنشان، مورد تحقیر دستگاه حاکمه قرار می‌گرفتند؛ یعنی، موالی رو آورند. شاید بتوان گفت یکی از مهمترین عوامل پیروزی دعوت عباسیان همین توجه به سایر گروههای نژادی در امر دعوت بود. علاوه بر آن دسته‌بندی‌ها و رقابتهای قبیله‌ای خود اعراب، عرب گرایان امویان را نه تنها با ناکامی روبرو ساخته بود بلکه شاید بنوبه خود عاملی نیز برای سقوط دولت اموی بود.

خلیفه منصور بخوبی از نیاز خود به ایرانیان خواه در سرزمینهای خویش، خواه در لشکر و یا در امور اداری آگاهی کامل داشت. او نسبت به آموزش سلاح به آنان توجه ویژه داشت و به همین دلیل یگان بزرگی از ایرانیان در لشکر منصور و مهدی تشکیل شد (جاحظ، ۲۳: ۱۹۶۴).

۱.۲.۳. خراسانیان: خراسانیان یکی از گروههای نظامی ایرانی در خدمت عباسیان بودند. آنان در خراسان آن زمان که محدوده وسیعی را در برمی گرفت، پیدا شدند و رشد یافتند. ابن مقفع نیز توصیه‌هایی در مورد لشکریان خراسانی به خلیفه دارد. او می‌گوید: «و اما آنان لشکریانی هستند که هرگز همانند آنان در اسلام نبوده است و در آنها صفاتی است که شایستگی ایشان را کامل می‌کند، آنان صاحب بصیرت و بینش در اطاعت خود و نزد مردم دارای فضل و برتری هستند. پاکدامن و مهذب بوده و خود را از فساد حفظ می‌کنند و خاضع در برابر والیان هستند و این وضعیت آنان را نزد کسان دیگری نمی‌یابیم» (ابن مقفع، ۱۹۵/۱۹۴: بی تا).

محمدبن علی بن عبدالله بن عباس، هنگامی که داعیان خود را به مناطق مختلف می‌فرستاد، ضمن برشمردن وضعیت هر شهر و خصایص و ویژگیهای اعتقادی و سیاسی مردم آن سرزمین، در مورد خراسانیان می‌گفت: «اما بر شما باد مردم خراسان که در آنجا مردم زیادی با قلبهای سالم و خالی از هوا و هوس هستند که فساد بر آنان راه نمی‌یابد. بیشترین تبعیت و تعظیم را نسبت به سلطان دارند...» (اخبارالدوله العباسیه، ۲۰۶: ۱۹۷۱؛ حموی، ۲۵۳/۲: ۱۹۰۶).

قحطبه بن شیبب در مورد خراسانیان می‌گوید: محمد بن علی بن عبدالله به من گفت: «خداوند نخواست که شیعه ما جز در خراسان باشند، اما جز با آنان یاری نشده و ایشان هم جز به وسیله ما یاری نخواهند شد. بدرستی که از خراسان هفتاد هزار شمشیر برافراشته خواهد شد. آنان در طاعت ما چون آهن هستند و نامهای آنان کنیه‌های ایشان و نسب آنان سرزمین آنان است...» (اخبارالدوله العباسیه، ۲۰۶: ۱۹۷۱).

خلیفه منصور، مهدی را نیز نسبت به آنان سفارش نیک می‌کرد و می‌گفت: «تو را به خراسانیان سفارش خیر می‌کنم زیرا آنان یاران تو و شیعیان تو هستند که اموال خویش و خونهای خود را در راه دولت تو بذل کرده‌اند» (طبری، ۱۰۳/۸: ۱۹۶۶، ابن مقفع، ۱۱۷: بی تا).

خراسانیان به نامهای دیگر نیز از جمله شیعه، انصارالدوله (حموی، ۳۵۱/۲: ۱۹۰۶) و رؤساءالشیعه معروف بوده‌اند. آنان در کنار عرب یمنی، مضر و ربعی چهارمین گروه نظامی در لشکر منصور بودند (طبری، ۳۹/۸: ۱۹۶۶).

یک گروه دیگر هم در خراسان بعنوان نیروی نظامی حضور داشتند که آنان اعراب ساکن خراسان بودند. اینان از عصر بنی امیه در آنجا ساکن شدند و تحت تأثیر فرهنگ ایرانی، ظاهر خود را چون آنان می‌آراستند و با آنان وصلت کردند و حتی به فارسی هم سخن می‌گفتند. ایشان به مقامها و مناصب مهم در سپاه عباسی دست یافتند و به همراه نیروهای تحت فرمان خود، نقش مهمی در سپاه عصر عباسی داشتند. اسامی این فرماندهان علاوه بر روشن ساختن اصلیت عربی آنان، مبین محل سکونتشان نیز هست؛ مثل خازم التمیمی المروری، قحطبه الطائی الجرجانی^{۱۱}، الفضل التمیمی الطوسی، جدیع الازدی الکرمانی، عبدالملک العکی الجرجانی (الدوری، ۳۷: ۱۹۴۵). ساکنان خراسان که اصالتاً از اعراب بصره و کوفه بودند، نقش بزرگی در دفاع از نظام و حکومت عباسی در برابر شورشیان و دشمنان خلافت داشتند. خلفا همواره آنان را برای اعزام به مناطق بحرانی یا سرزمینهای آشوب‌خیز علیه عباسیان مثل بصره، موصل، شام و افریقیه تجهیز و آماده می‌کردند. منصور هنگام انقلاب خاندان و نوادگان حسن مجتبی (ع) از آنان کمک گرفت. به همین گونه نیز در جنگ علیه ملبد بن حرمله^{۱۲} خارجی به سال ۱۳۸ هـ. ق از ایشان بهره گرفت. آنان در سرکوبی قیام یحیی بن عمر از نوادگان امام حسین (ع) توسط محمدبن عبدالله طاهر نیز در سال ۲۵۰ حضور یافتند (طبری، ۴۲۵/۷: ۱۹۶۶). همچنین در این عصر در جهاد علیه بیزانس نیز شرکت می‌کردند. اعتماد خلفای عباسی به ایشان زیاد بود. لذا بعضی از مناصب عالی را به آنان واگذار کردند. مثلاً خازم بن خزیمه التمیمی المروری الخراسانی که منصور او را در هاشمیه به هنگام عزیمت به حج (سال ۱۴۴ ق) بعنوان جانشین قرار داد (همان).

منصور عباسی ضمن داشتن اعتماد به خراسانیان، همواره به دنبال برقراری توازن بین عناصر نظامی خود بود. لذا او سیاست جدا سازی و پراکنده ساختن لشکر به گروهها و احزاب را به اجرا در آورد تا مبادا همه آنان علیه وی متحد شوند و نیز بتواند در مواقع ضروری از ایشان برضد خودشان استفاده کند (طبری، ۲۹۳/۹: ۱۹۶۶).

دولت عباسی هر دو گروه اعم از خراسانی و ساکن خراسان (ایرانی و عرب) را از هنگام آغاز دعوت سازماندهی می‌کرد، اسامی آن جنگجویان را براساس قریه و شهرهای آنان ثبت کرده و برای آنان جایگاه و درجاتی قرار داد و فرماندهانی تعیین کرد (مصطفی، ۱۴/۱: بی تا).

سیاست کلی عباسیان در مجموع حفظ آنان از هر قبیله و اصل و نسبی بعنوان یک نیرو یا یگان متحد در لشکر عباسی بود. بنابراین دیری نپایید که خراسانیان مهمترین عنصر جنگجو در لشکر عباسیان گشتند و زمام لشکر را در دست گرفتند. اهمیت و نقش ایشان تا اواخر عهد رشید همچنان باقی بود، و تا عصر المعتز، همچنان در لشکرهای عباسی حضور داشتند (طبری، ۴۲۸: ۱۹۶۶).

۲.۲.۳. **ابناء:** ابناء یا فرزندان ایرانیان، یکی دیگر از گروههای نظامی در عصر عباسیان هستند. در مورد خاستگاه و منشأ این ابناء، در منابع اختلاف است. ولی آنچه در مجموع می‌توان بر آن اتفاق داشت، این است که آنان فرزندان ایرانیانی هستند که از عصر خسرو انوشیروان همراه و هرز برای یاری سیف بن ذی یزن علیه حبشیان به یمن آمده بودند (مسعودی، ۵۶/۲: ۱۳۴۶). این ایرانیان ضمن سکونت در آن منطقه به وصلت با دختران عرب پرداختند بنابراین به فرزندان حاصل از این وصلت، ابناء گفته شد. این نام بدان جهت بدیشان داده شد که مادرانشان بلحاظ نژادی غیر از پدرانشان بودند (ابن منظور، ۹۱/۱۴: بی‌تا). از آنجا که اعراب، ایرانیان در آن منطقه را «احرار» یعنی آزادگان می‌نامیدند، فرزندان آنان نیز «بنو احرار» یا «ابناء الاحرار» خوانده شدند^{۱۳}. بعضی نیز گفته‌اند اینان فرزندان ایرانیانی هستند که اعراب آنان را نزد خود به گرو نگه می‌داشتند.

اما در مورد نحوه اسلام آوردن ابناء باید گفت آنان تقریباً در آستانه فروپاشی سلسله ساسانیان، بویژه پس از شکست خسرو پرویز از هرآکلیوس (۶۲۸ م) اسلام آوردند. به روایتی دیگر باذان فرماندار یمن در پی نامه‌ای که از پیامبر (ص) دریافت داشت و آن حضرت در نامه قید کرده بود که در صورت پذیرش اسلام، همچنان شاه یمن و ابناء باقی خواهد ماند، مسلمان شد و به دنبال او ابناء نیز به اسلام گرویدند (طبری، ۱۵۷/۱: ۱۹۶۶).

ابناء نقش مؤثری در سرکوبی اسود عنسی در یمن که ادعای پیامبری کرده بود، ایفا کردند و بعنوان نیروهای نظامی دستگاه خلافت شورش متنبی و پیروانش را در هم کوبیدند. از ابناء پس از غائله رده تا دوران عباسی، سخنی در منابع نیست و ظاهراً برخی از آنان در این دوران بویژه در عصر بنی امیه به خراسان منتقل شده‌اند زیرا تنها در عصر عباسی از ابناء در خراسان یاد می‌شود که به ابناء الدوله، ابناء الشیعه، معشر الابناء، اهل السبق الی الهدی، مولدون، ابناء النقباء، یا ابناء الاریاض معروف بودند. ابناء در اواخر عهد مهدی و ایام هادی و هارون گروه جدیدی را در تشکیلات سازمان نظامی عباسی تشکیل می‌دادند؛ ابناء علاوه بر خراسان در بغداد و بعضی دیگر شهرهای عراق نیز ساکن بودند. آنان ارتباط خود را با خراسان حفظ می‌کردند و در سختیها و شادای در کنار خراسانیان بودند. ابناء با تلاش معتصم در وارد ساختن ترکان به لشکر عباسی مخالف بودند. جاحظ هنگام وصف نیزه‌های ترکان و ابناء به توصیف شجاعت و جنگیدن ابناء اینگونه اشاره دارد: «ابناء نیزه زنان ماهر در دروازه‌های خندق‌ها و گذرگاهها هستند، سواره و پیاده در لشکر می‌جنگند و کر و فر می‌کنند» (جاحظ، ۴۸: ۱۹۶۴).

یکی از ابناء، خود را چنین وصف می‌کند: «اصل من خراسانی است ... و فرع من بغدادی است - من در این راه از پدرم نسب و عرق دارم، در این فضیلت از موالی و عرب محق‌ترم، ما در زیر سایه‌های شمشیرهای کوتاه و نیزه‌های بلند صبوریم و با شجاعان به هنگام شکستن نیزه‌ها و شمشیرها در هم آویزیم و تن به تن نبرد کنیم، ما ضربه زندگان با کارد و کور کننده چشمان با خنجریم، ما فرزندان گذرگاهها و اهل ثبات به هنگام جولان دادن و جنگیدن و اهل شناخت به هنگام سرگردانی و حیرت، زینت لشکریان و زیور سربازان هستیم، بین نیزه‌ها راه می‌روییم و صفوف را می‌شکافیم، ما یاران فنک و غافلگیری‌ایم، بی‌محابا با نوک شمشیرها و نیزه‌ها ضربه می‌زنیم ... بر جراحت و زخمهای شمشیرها و نیزه‌ها و به سختی‌ها صبوریم ... ما نزد دروازه‌ها و راههای خندقها و سرپلها می‌جنگیم ... ما در کنار نقبها و شکاف دیوارها بدنبال مرگ سرخیم ... اگر ما بعنوان پیش قراول و طلیعه مأموریت یابیم، همه ما به جای فرمانده لشکریم، در شب به سان روز می‌جنگیم و در آب همانند روی زمین و خشکی ...» (جاحظ، ۳۰-۳۱: ۵-۱۹۶۴).

۳.۳. عنصر ترک

ترکان در عصر عباسی اهمیت و جایگاه مهم‌تر و بیشتری نسبت به دوران اموی یافتند و در امور نظامی نقش ویژه و برجسته‌ای را ایفا کردند، آنان در عصر اول عباسی کنار دو عنصر عرب و ایرانی در سازمان سپاه حضور داشتند و به تدریج در عصر معتصم تنها عنصر سپاه گشتند. آغاز ورود ترکان به سپاه عصر عباسی را باید به دوره منصور بازگرداند. او

ابتدا «حماد ترکی» را مصاحب خویش قرار داد و مأموریت‌های نظامی بر عهده وی گذاشت؛ از جمله در سرکوبی قیام استاد سپس در کنار منصور حضور داشت. خلفای پس از او نیز از ترکان در امور حفاظت و حراست قصور خویش استفاده کردند. مهدی در لشکر خویش به بعضی از ترکان منصب فرماندهی داد که نقش مهمی در سرکوبی حرکت و قیام حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) مشهور به شهید فخر (۱۶۹ هـ. ق) ایفا کردند (طبری، ۱۶۸/۶، ۱۶۹: ۱۹۶۶). حراست ویژه و نگرهبانی خاص هارون نیز از جمله مسؤولیت‌های نظامیان ترک بود. در این دوران (هارون) از نظامیان ترک برای ایجاد نظم و سرکوبی فتنه‌ها در شهر زرنج به سال ۱۸۰ هـ. ق استفاده کرد (بلاذری، ۱۱۹/۱: ۱۹۷۸). شناس قبیل از آن که از فرماندهان صاحب نام معتصم گردد، از فرماندهان مأمون بود. مأمون در دستگاه نظامی و لشکری خود ترکان را نیز به کار گرفت. طولون مملوک، لقب امیر لشکر یا امیر حجاب گرفت و به ریاست نگهبانان در دوران مأمون منصوب گردید (مصطفی، ۴۳۱/۲: بی تا).

با درگذشت مأمون و خلافت معتصم، ترکان در دستگاه نظامی او به سبب برخی عوامل، عنصر اصلی سپاه شدند. این عوامل عبارت بودند از وجود اختلاف بین نیروهای ایرانی و خلیفه. از هنگامی که ایرانیان عباس بن مأمون را برای خلافت تأیید کردند، سپس ظهور خرمیه، قیامهای زندقه، مانویه، مزدکیه، قیامهای شیعه و نیز قدرت گرفتن عناصر عرب و ایرانی و بی اعتمادی او نسبت به آنان، معتصم را به این اندیشه واداشت تا به عنصر جدیدی رو آورد. به همین دلیل به ترکان توجه کرد که تعداد آنان از هنگام دست یابی معتصم به خلافت، به سه هزار نفر می‌رسیدند (طبری، ۳۹۲/۸: ۱۹۶۶). او در این راه تا آنجا پیش رفت که تعداد ترکان را در دستگاه خویش، به بیش از ۷۰ هزار نفر رسانید (الدوری، ۲۳۰: ۱۹۴۵). پس از چندی با افزایش قدرت نظامیان ترک و ایجاد مزاحمت برای مردم بغداد، چنانکه می‌دانیم سامرا در ۲۲۱ هـ. ق بنا نهاده شد تا نیروی نظامی ترک در آن مکان ساکن شوند. البته بعدها پایتخت نیز به آن منتقل شد و این درست همان تدبیری بود که در دوران امویان در فسطاط انجام شد همانگونه که قبلاً نیز شهرهایی چون کوفه و بصره برای سکونت نظامیان عرب احداث گردیده بود. معتصم لشکر خود را در این شهر جدید، به چند گروه و یگان تقسیم کرد و هر یک را در ناحیه‌ای خاص مستقر ساخت و اصلیت نژادی را در این تقسیم، ملحوظ داشت. برای هر محله فرماندهی تعیین کرد تا به اداره امور آن محل بپردازد. رفته رفته نفوذ ترکان باعث تضعیف قدرت معتصم شد، اگر چه او کوشید تا دوباره بر عنصر عرب در مقابل ترک تکیه کند و قدرت خویش را بازیابد اما فرصت این کار را نیافت. این موضوع چندان اهمیت یافت که جاحظ کتابی را به عنوان «مناقب جند الخلافه و فضایل الاتراک» نگاشت. معتصم ترکان را بر سرزمینهای مختلف ولایت داد؛ از جمله، شناس و وصیف را به سال ۲۲۳ هـ. ق و ۲۲۴ هـ. ق حاکم شام و مصر کرد (همان).

معتصم ترکان را از سرزمینهای ماوراءالنهر؛ مثل سمرقند، فرغانه، اسروشنه، چاچ، خوارزم، ترکستان، قفقاز، سفند، از طریق خرید، اسارت در جنگ یا هدایایی که والیان این سرزمینها برای خلیفه یا وزیر می‌فرستادند، جلب کرده بود. پس از مدتی معتصم کاملاً به ترکان متکی شد و به اخراج و حذف اعراب از دیوان جیش پرداخت و آنان را از شمار عطا و مواجب‌گیران خارج ساخت (مقریزی، ۵۸۹/۱: ۱۲۷۰ هـ. ق).

فرماندهی جنگها نیز در عهد معتصم در دست ترکان از جمله افشین، شناس، منکجور، بغای کبیر، اواجن اسروشنی، بشیر ترکی و بخاری خداه قرار گرفت. از هنگامی که ترکان مناصب کلیدی، بویژه فرماندهی سپاه را تحت سیطره خود گرفتند و در نتیجه نیروی خلافت تضعیف شد، بسیاری از ولایات از سلطه خلفا بیرون آمد و هر یک از این امرا برای خود لشکری تدارک دیدند که گاهی حتی از لشکر خلیفه نیز نیرومندتر بود (ابن خلدون، ۵۴۵/۳-۵۹۷: ۱۹۵۷).

بعضی از امرای ترک که به بالاترین مناصب نظامی دست یافته بودند، سرزمینها و ولایاتی را بعنوان اقطاع، از خلیفه می‌گرفتند تا جزیه معینی برای او بفرستند اما آنان کسانی را بعنوان جانشین به آنجا می‌فرستادند و خود در بغداد می‌ماندند.

ترکان نقش بزرگی در سرکوبی شورشها و فتنه‌های دوران معتصم داشتند از جمله سرکوبی شورش بابک خرمدین به فرماندهی افشین ترک، که در معیت بغا و جعفرین دینار اتفاق افتاد (طبری، ۳۱۷/۱۰: ۱۹۶۶). در نبرد عموریه نیز

عناصر ترک نقش مهمی به سال ۲۱۳ هـ. ق در سرزمینهای بیزانس ایفا کرد. افشین در سرکوبی قیام «ظها»، بابک خرمدین و جنگ در سرزمینهای روم نقش مؤثری داشت. البته او بعدها مورد غضب خلیفه قرار گرفت و به زندان افتاد تا اینکه از گرسنگی مرد (طبری، ۳۱۱/۷: ۱۹۶۶). اگرچه تلاشهایی از جانب اعراب و ایرانیان برای رهایی از سلطه ترکان و معتصم انجام شد، اما همگی ناکام ماند (طبری، ۱۸/۹؛ ابن اثیر، ۴۵۱/۶: ۱۹۶۵).

در دوران خلیفه الواثق (۲۲۷-۲۳۲ هـ. ق) که وی نیز همانند معتصم قدرتی نداشت نفوذ ترکان رو به ازدیاد رفت و حتی یکی از ترکان برای نخستین بار منصب سلطان گرفت. او ولایت مصر را بکلی در اختیار «اشناس» قرار داد. ترکان حتی در سیاست هم دخالت می‌کردند و نفوذ آنان روز بروز بیشتر می‌شد بگونه‌ای که حتی جانشین یا ولیعهد خلیفه را هم آنان انتخاب می‌کردند (سیوطی، ۲۲۶: بی‌تا).

واثق اداره حکومت و دولت اسلامی را بین دو ترک تقسیم کرده بود. اشناس را ولایت مغرب داد و جزیره و شام و مصر و مغرب را به او سپرد و ایتاخ را ولایت شرق داد. دجله، خراسان و سند را در اختیار او گذاشت. البته آنان به محل خود نرفته و جانشینی اعزام کردند. واثق بر خلاف معتصم که ترکان را تنها در امور لشکری به کار می‌گماشت، آنان را در اداره کلی دولت نیز سهیم ساخت (مصطفی، ۴۳۴/۲: بی‌تا).

خلیفه واثق به سال ۲۳۲ هـ. ق بغای کبیر را در رأس لشکر مقتدری برای جنگ با اعراب بنی سلیم، فزاره و دیگران در مدینه و حجاز اعزام داشت که آنان برای دومین بار نیز به قیس و تمیم در یمامه حمله بردند؛ او وصیف را نیز به سال ۲۳۱ هـ. ق برای جنگ با کردهای ناحیه اصفهان و فارس اعزام کرد. او وقتی از مأموریت خود بازگشت، واثق ۷۵ هزار دینار با یک شمشیر به او جایزه داد و خلعت به او پوشانید (همان).

مهندی در دوران خلافت خود سعی کرد تا برای رهایی از ترکان از «ابناء» بهره برده و آنان را بر ترکان مقدم دارد. وقتی ترکان از این قضیه آگاه شدند علیه او شوریدند اما مهندی چند تن از سرکردگان آنان را احضار و به قتل رسانید. او باز کوشید تا لشکریان را از دخالت در امور کشور و عزل و نصب وزیران با تحریک مغاربه علیه ترکان و حتی کمک گرفتن از مردم باز دارد (ابن اثیر، ۸۱/۷: ۱۹۶۵؛ ابن طقطقی، ۲۴۷: ۱۲۸۰ هـ. ق). اما فوت او کار کنار زدن ترکان از امور خلافت را عقیم گذارد (یعقوبی، ۵۳۶/۲: ۱۳۵۸ هـ. ق). ترکان در بسیاری از مواقع، وقتی مواجب یا عطایای آنان عقب می‌افتاد و گاهی نیز برای درخواست افزایش مواجب، شورشهایی به پا می‌کردند از جمله در دوران منتصر و مکتفی. این نکته قابل یادآوری است که عمده نیروهای نظامی سه عنصر عرب، ایرانی و ترک معمولاً در رسته سواره نظام سازماندهی می‌شدند. آنان بعلت افزایش اختیارات و قدرت خویش در عرصه امور نظامی در جامعه یک طبقه ویژه را تشکیل می‌دادند که می‌توان آنرا با طبقه اشرافیت نظامی در عصر فئودالی اروپا، مقایسه کرد زیرا این طبقه همواره باعث دوام و بقای سلطه فئودالها بودند و تا زمانی که برتری نظامی سواره نظام مسلح آنها ادامه داشت فئودالها می‌توانستند به سلطه و حکومت خود ادامه دهند. آنچه باعث پی‌ریزی سلطه سواره نظام در اروپا شد، ترکیبی از تجهیزات انفرادی آنان و هنر کاربرد و استفاده از سلاح بود. حکومت ملوک الطوائفی یا حکومت غیر متمرکز نیز مبتنی بر قدرت سلاح سواره نظام فئودال بود. در اینجا رابطه متقابل وجود داشت، بدین معنا که اگر برتری جنگجو بدلیل برتری سلاح و تجهیزات انفرادی او بود، ساختار سیاسی بسمت ساختار غیر متمرکز متمایل می‌گشت و چنانچه تفوق این گروه از جنگجویان بخاطر برخورداری از یک سازماندهی متشکل و استوار نظامی بود، در آن صورت جهت ساخت سیاسی بسمت مرکزیت متمایل می‌گشت (براسی، ۸۰-۸۱: ۱۹۸۹). همین امر شاخصه سواره نظام در عصر اموی بود. هرگاه دولت، مثل عصر عبدالملک و ولایت حجاج دارای اقتدار فراوان بود، تأمین و تجهیز سواره نظام و نیروی نظامی از سوی دولت صورت می‌گرفت، و قدرت سیاسی طبقه نظامیان و سواره نظام کاهش می‌یافت و بالعکس هرگاه اقتدار دولت از میان می‌رفت و یا دولت نمی‌توانست سلاح و تجهیزات نیروی نظامی را تأمین کند و آن طبقه خود اقدام به این کار می‌کرد، قدرت سیاسی و جایگاه اجتماعی آن طبقه فزونی می‌یافت. برخی از این افراد گاهی نیز سر به عصیان و شورش علیه دولت متبوع خویش می‌زدند که از آن جمله می‌توان به عصیانهای عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و حارث بن سریق اشاره کرد. چنانکه در دوران خلافت مکتفی نیز، نیروهای ترک، مسلح به دارالخلافه هجوم بردند و تقاضای افزایش عطا کردند (العیون والحدائق، ۴۲۵/۴: ۱۹۷۲).

۴. نتیجه

با یک مطالعه و مقایسه اجمالی پیرامون نقش و اهمیت سه عنصر یاد شده در سپاه دورانهای مورد نظر، در می‌یابیم اگر چه بسیاری از خلفا، بویژه امویان می‌کوشیدند تا امور نظامی دستگاه خلافت را با ماهیتی عربی و برپایه تعصب نژادی و اصالت عربی اداره کنند و فراتر از آن، دین اسلام را قائم به عنصر و نژاد عرب سازند اما بلحاظ گسترش قلمرو و فتحهای همه جانبه و عدم تجربه و توانایی و شایستگی در اداره این امپراطوری وسیع، ناچار به استفاده از عناصر غیر عرب و ساکنان سرزمینهای فتح شده در امور اداری و نظامی شدند. با این حال آنان از این عناصر غیر عرب و نژادهای گوناگون تا زمانی بهره می‌بردند که اهداف و مقاصد سیاسی آنان را تأمین سازد. یکی از مقاصد و اهداف مهم آنان، کسب سلطه و اقتدار نظامی بود. در عصر خلفای راشدین (بجز دوران علی ع) و نیز دوران امویان، برای حفظ اصالت و ماهیت عربی دستگاه خلافت، عنصر عرب یکه تاز میدانهای نظامی و اجرایی گردید. اگر چه این عنصر با تیره‌های متعدد، دچار اختلافات و رقابتهای جدی بودند اما همین اختلافات و رقابتهای برای گرداندگان دستگاه خلافت بخوبی در جهت تحقق اقتدار و سلطه مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت. دیری نپایید که دعوت جدیدی برای کسب سلطه و قدرت رخ نمود که برای مقابله با امویان با ماهیت و اصالت عربی و متکی به عنصر عرب، ناچار از تکیه بر عنصر غیر عرب یعنی موالی و در رأس آنان ایرانیان گشت.

عباسیان امور نظامی و اجرایی دعوت را عمدتاً به ایرانیان سپردند اما پس از دستیابی به سلطه و قدرت، کم‌کم آنان را از دستگاه خلافت دور ساختند و دوباره به ماهیت و اصالت عربی خویش بازگشتند. پس از چندی معتصم که از مادری ترک زاده شده بود و با ترکان حشر و نشر داشت برای کسب قدرت و سلطه و پایان بخشیدن به یکه تازی عرب و موالی از عنصر ترک بهره جست. شورشها و قیامهای گوناگون عصر اموی و عباسی با استفاده از همین عناصر با شدت هر چه تمامتر سرکوب شد و اصالت نژادی این عناصر نظامی بهترین ابزار برای دستگاه خلافت در سرکوبی این قیامها بود. شورشهایی که با ماهیتی عربی رخ داد، در سرکوبی آن از موالی استفاده می‌شد و در سرکوبی شورشهای با ماهیت ایرانی از اعراب بهره می‌بردند و سرانجام برای سرکوبی هر دو از عنصر ترک، اگر چه این شیوه شاید در نوع خود بلحاظ نظامی موفقیت آمیزترین راهکار در کسب سلطه و قدرت بود، اما در نوع خود مشکلات متعددی را هم در برداشت.

یادداشتها

۱. جاحظ برای نخستین بار در رسائل خود از عنوان قحطانی و عدنانی برای اعراب استفاده کرده است (رسائل جاحظ، ۱۶).
۲. منظور از مرتزقه کسانی هستند که نامشان در دیوان ثبت می‌شد و براساس وظیفه نظامی‌گری خویش در ماه بطور مستمر موجب می‌گرفتند و به کاری جز جنگ نمی‌پرداختند. این گروه از دوران خلافت خلیفه دوم به وجود آمد.
۳. باب‌الابواب، همان شهر دریند شروان بوده و در کناره دریا نیز دو سد و مانع از سنگ ساخته بودند که کشتی‌ها نمی‌توانستند بدون اجازه داخل یا خارج شوند. گرد شهر دیواری ساخته بودند تا دامنه کوه ممتد بود و به خاطر صعوبت راه آن از سمت کوه کسی نمی‌توانسته به راحتی به این شهر راه یابد (یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ۳۰۳/۱).
۴. در این مورد بنگرید به محمد طبیب نجار، الموالی فی العصر الاموی و نیز محمود مقداد، الموالی و نظام الولاء من الجاهلیه الی اواخر العصر الاموی، ۴۰-۴۲.
۵. مؤنث احمر در لغت به معنی سرخ است ولی در اصطلاح برای سفید پوستان (ایرانیان) نیز به کار رفته است (جوهری، صحاح، ۶۳۶/۲).
۶. «من اعتقم من الحمراء فاسلموا فالحقوهم...» (و کسانی از حمراء که اسلام آورده و آزاد شده‌اند را به سپاهیان خود ملحق سازید) (بلاذری، فتوح البلدان، ۵۶۰).
۷. بنگرید: طبری، ۳۸/۸۷؛ الدوری، العصر العباسی الاول، ۳۷.
۸. آلین از دهکده‌های اطراف مرو است (یاقوت حموی، پیشین، ۵۶/۱).
۹. البته ایرانیان از زمره موالی هم بودند ولی در اینجا اسم خاص مورد نظر است.

۱۰. ولائی مبتنی بر اختیار و انتخاب بود، به این معنا که کسی با خانواده یا قبیله‌ای یا بزرگی از عرب قرار می‌گذاشت که مولای او یا مولای قبیله او شود. در این نوع ولاء بعد از مرگ مولی، وی از ماترک او ارث می‌برد. موالی الاصطناع به رغم حضور در جنگ در دیوان لشکر وظیفه و مستمری نداشتند (مصاحب، دائرة المعارف فارسی، ۲۸۸۱/۲).
۱۱. جرجان را بعضی جزو خراسان دانسته‌اند و بعضی جزو طبرستان زیرا مابین آن دو قرار گرفته است (یاقوت حموی، ۱۱۹/۲).
۱۲. ملبد بن حرمله بن شیبانی در سال ۱۲۸ ق خروج کرد و بر ناحیه جزیره مستولی شد. مرزداران و روابط جزیره و موصل با او درگیر شدند اما وی آنان را شکست داد. سپس منصور یکی از فرماندهان خراسانی را به همراه خراسانیان به جنگ با وی اعزام داشت اما آنان نیز شکست خوردند و ملبد نیروهای اعزامی را یکی پس از دیگری شکست می‌داد (طبری، ۴۹۶/۷).
۱۳. بنگرید دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابناء، ۶۰۷/۲.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین احمد ابن ابی المکارم. (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. دار صادر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد المغربی. (۸۰۸هـ). **تاریخ ابن خلدون**، (العبر)، بیروت: دارالکتب البینانی.
- ابن سعد، محمد. (۱۴۰۵ق). **الطبقات الکبری**، ج ۱، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ابن مقفع، عبدالله، رساله الصحابه، بیروت، مکتبه دارالبیان، بی‌تا.
- ابن عبدالحکم، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله (۲۱۴هـ) - **فتوح مصر والمغرب والاندلس**، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۱۱م، مطبعه الجامعه نیل ۱۹۲۰م.
- ابن هشام. (۱۳۵۶). **السیره النبویه**، تحقیق محی‌الدین عبدالمجید، ج ۱، قاهره، بی‌تا.
- (۱۹۷۱). **اخبار الدوله العباسیه**، تحقیق عبدالعزیز الدوری، عبدالجبارالمطلبی، بیروت، دارالطلیعه.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، ج ۱۴، بیروت: دارصادر، بی‌تا.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبایی. (۱۳۶۷). **تاریخ فخری**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبای. (۱۳۸۰ق). **تاریخ الفخری فی الاداب السلطانیه و الدول الاسلامیه**، بیروت: دارصادر، دار بیروت.
- العیون والحدائق فی اخبار الحقایق. (۱۹۷۲). ج ۴، تحقیق عمرالسعیدی، دمشق: المعهد الفرنسي بد مشق.
- ابن عبد ربه، محمد. (۱۹۸۷). **العقد الفرید**، تحقیق: عبدالمجید الترحینی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل. (۱۹۶۶). **البدایه والنهایه فی التاریخ**، بیروت: دارالفکر.
- ازدی، شیخ ابو زکریایزیدبن محمدبن ایاس بن القاسم. (۱۹۶۷). **تاریخ الموصل**، تحقیق: علی حبیبیه، المجلس الاعلی لشؤون الاسلامیه، قاهره: لجنه احیاء التراث الاسلامی.
- بلاذی، احمدبن یحیی بن جابر. (۱۹۷۸). **فتوح البلدان**، تحقیق صلاح الدین المنجد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جاحظ، ابوعثمان عمروبن بحر. (۱۹۶۴). **رسائل الجاحظ**، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره: مکتبه الخانجی.
- حموی، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی البغدادی، الملقب (شهاب‌الدین). (۱۹۰۶). **معجم البلدان**، مصر: المطبعه السعاده، الطبعة الاولى.
- دبنوری، احمد بن داوود. (۱۹۶۰). **الاخبار الطوال**، تحقیق عبدالمنعم عامر، جمال الدین الشیال، بغداد، عیسی البابی الحلبی و شرکاء.
- سیوطی، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر. (بی‌تا). **تاریخ الخلفاء**، تحقیق: محمد محی‌الدین عبدالحمید.

- طبري، محمد بن جرير (۱۹۶۶). **تاريخ الرسل والملوك**، دار احياء التراث العربي، ۱۳ ج، بيروت، لبنان و طبعه دارالمعارف، به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.
- ماوردي، ابوالحسن علي بن محمد بن حبيب (۱۹۸۵). **الاحكام السلطانيه والولايات الدينيه**، بيروت: دارالكتب العلميه، ط ۱.
- الميرد، ابوالعباس، **الكامل في الادب**، قاهره: دارالنهضة، بي تا.
- مسعودي، علي بن حسين (۱۳۴۶). **مروج الذهب و معادن الجواهر**، مصر: مطبعه البهيه المصريه اداره الملتزم.
- مقرزي، تقى الدين احمد بن علي (۱۹۸۸). **النزاع والتخاصم فيما بين بني اميه و بني هاشم**، حقه، حسين مؤنس، قاهره: دارالمعارف.
- مقرزي، تقى الدين احمد بن علي (۱۲۷۰). **المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والاثار**، قاهره: مطبعه بولاق. تحقيقات جديد:
- حسن، ابراهيم حسن (۱۹۶۴). **تاريخ الاسلام السياسي**، قاهره: مكتبه النهضه المصريه.
- خماش، نجدت، **الشام في صدر الاسلام من الفتح حتى سقوط الخلافه بني اميه**، دراسه للاوضاع الاجتماعيه والاداريه ط ۱، طلاس للدراسات والترجمه والنشر، دمشق ۱۹۸۷ م.
- خطيب، عبدالله مهدي (۱۳۷۸). **الحكم الاموي في خراسان**، ط ۱، ترجمه محمدرضا افتخارزاده (ايران در روزگار اموي)، تهران: رسالت قلم.
- الدوري، عبدالعزيز (۱۹۴۵). **العصر العباسي الاول، دراسه في التاريخ السياسي والاداري والمالي**، ط ۲، بيروت: دارالطلعيه للطباعه والنشر.
- زيدان، جرجي (۱۳۷۳). **تاريخ التمدن الاسلامي**، ترجمه علي جواهر كلام، تهران: اميركبير.
- شعبان، محمد عبدالحق (۱۹۷۷). **الثوره العباسيه**، تعريب، عبدالمجيد حسيب القيسي، ابوظبي، دارالدراسات الخليجييه.
- غولي، جهاديه القره (۱۹۸۶). **العقليه العربيه في التنظيمات الاداريه والعسكريه في العراق والشام خلال العصر العباسي الاول ۱۳۲هـ-۲۳۲هـ**، بندا: دائره الشؤون الثقافيه العامه (أفاق عربيه) وزاره الثقافه والاعلام، ط ۱.
- فوزي، فاروق عمر (۱۹۸۶ م). **الخلافه العباسيه**، منشورات دارالجمه للنشر و الترجمه، بغداد.
- فوزي، فارق عمر (۱۹۷۰). **النظم العسكريه**، ج ۲، بيروت: دارالارشاد.
- ماجد، عبدالمنعم (۱۹۸۴). **العصر العباسي الاول، او القرن الذهبي في تاريخ الخلفاء العباسيين**، التاريخ السياسي، ط ۳، مكتبه الأنجلو المصريه، قاهره.
- مصطفى، شاكرا (بي تا). **دوله بني العباس**، اللكويت: وكاله المطبوعات.
- نجار، محمد الطيب (۱۳۶۸ ق). **الموالي في العصر الاموي**، قاهره: دارالنيل للطباعه والنشر.
- نعمان، ثابت (۱۹۳۹). **الجنديه في الدوله العباسيه**، وقف على طبعه و راجعه عبدالستار القرغولي، و ابراهيم الزهاوي، بغداد: مطبعه بغداد.
- ولهاوزن، زوليوس (۱۹۸۶). **الدوله العربيه**، مصر، قاهره.
- يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب (۱۳۵۸ ق). **تاريخ يعقوبي**، نجف، مكتبه المرتضويه و بيروت: دار صادر، دار بيروت، ۱۳۷۹ ق.

Brassiy.(1962). Military art and Science dictionaries, London, Brassiy.

Gibb. (1962). studies on the civilization of Aslam, london.

Well hausen. (1963). The Arab Kingdom and its fall, Beirut.